

هو العليم

عرفان حافظ شیرازی و ملامحمد مولوی صاحب
«مثنوی معنوی» مُخّ اسلام است

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين
حسينی طهرانی

روح مجرد

بطور کلی کلمات اولیای خدا و عرفای بالله دارای رموز و اشارات و کنایاتی است که فهم آنها اختصاص به خود آنها و همطرازانشان دارد. از اشارات و رموز عارف عالیقدر اسلام خواجه حافظ شیرازی کسی می‌تواند اطلاع پیدا نماید که هم درجه هم مقام با او باشد.

اما صد حیف و هزار افسوس که ما قدر و قیمت این بزرگان را ندانستیم، و معانی اشعارشان را به امور مبتذل حمل کردیم، و یا اگر شرحی در احوال آنها نگاشتیم نتوانستیم از عهده شرح و شکافتن آن معانی و اسرار برآئیم؛ تا خارجیان و کفار آمدند و برای خود عرفان ساختند، و عرفان را از اسلام جدا پنداشتند، و مقام عظیم عرفان و عرفا را که مخ و اُس و ریشه اسلام است امری مباین با تعلیمات دینی وانمود کردند، و برای ما عرفان ایرانی و هندی و رومی ساختند، و همه را خطی در برابر خط اسلام، و راهی غیر از مسیر دین نمودار نمودند، و ریشه عرفان مولوی معنوی و حافظ شیرازی و مغربی و أمثالهم را عرفان ایرانی قلمداد کردند که با روح اسلام سازگار

نباشد.

اینها همه و همه نتیجه جمود و تحجّر و یک
چشمی به مسائل دین نگریستن است؛ و حساب
توحید را از عالم امر و خلق جدا نمودن و به ائمه و
لواداران عرفان به نظر موجودات ساخته شده بدون
تکلیف و مأموریت نگریستن است که ما را دچار این
مصیبت عظمی نمود؛ تا جائی که اینک برای آن که
از آنها عقب نمانیم و در این بازی، محکوم و
سرافکنده نگردیم، باید با هزار دلیل اثبات کنیم که
عرفان حافظ و مولانا متّخذ از روح قرآن و روح
نبوت و ولایت است.

شما به یک یک از غزلهای حافظ بنگرید و ببینید
چگونه آن لطائف و حقائق معنوی را در کسوت
عبارات گنجانیده، و با چه دقائق و اشاراتی می خواهد
آن حقیقت منظور و مراد خود را ارائه دهد. رضوان
الله علیه و رضواناً شاملاً.

مثلاً این غزل را در وصف حضرت صاحب
الزّمان سروده، و از غیبت و انتظار وی یاد کرده، و
خود را از مشتاقان و شیفتگانش معرفی نموده است؛

ولیکن با چه عبارات نمکین، و اشارات دلنشین، و
کنایات و استعاراتی که حقاً بی اختیار بر زبان جاری
می‌شود که او لسان الغیب است:

سَلَامُ اللَّهِ مَا كَرَّ اللَّيَالِي *** وَ جَاوَبَتِ الْمَثَانِي وَ

المَثَالِي (۱)

عَلَى وَادِي الْأَرَاكِ وَ مَنْ عَلَيَّهَا *** وَ دَارِ

بِاللَّوِيِّ أَوْفُقَ الرَّمَالِ (۲)

دعا گوی غریبان جهانم *** وَ أَدْعُو بِالْتَّوَاتُرِ وَ

التَّوَالِي (۳)

به هر منزل که رو آرد خدا را *** نگه دارش به

لطف لا یزالی (۴)

منال ای دل که در زنجیر زلفش *** همه جمعیت

است آشفته حالی (۵)

زخَطَّتْ صَدَّ جَمَالِ دِیْگَرِ افزود *** که عمرت باد

صد سال جلالی (۶)

تو می‌باید که باشی ورنه سهل است *** زیان مایه

جانی و مالی (۷)

^۱ اللوی بر وزن اِلی، بالكسر والقسر: منقطع الرمل و هو ما التوی من الرمل،
و أَلْوَى القوم: صاروا إلى لَوَى الرمل

بدان نقاش قدرت آفرین باد *** که گرد مه کشد

خط هلالی (۸)

فحُبُّكَ رَاحَتِي فِي كُلِّ حِينٍ *** وَذِكْرُكَ

مُونِسِي فِي كُلِّ حَالٍ (۹)

سويدای دل من تا قیامت *** مباد از شور سودای

تو خالی (۱۰)

کجا یابم وصال چون تو شاهی *** من بد نام

رند لا ابالی (۱۱)

خدا داند که حافظ را غرض چیست *** و

عِلْمُ اللَّهِ حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي (۱۲)

و در تعلیقه گوید: این بیت هم در آن غزل است

و گویا از خواجه باشد:

أَمُوتُ صَبَابَةً يَا لَيْتَ شِعْرِي *** مَتَى نَطَقَ الْبَشِيرُ

عَنِ الْوِصَالِ (۱۳)^۱

در بیت اول و دوم می گوید: سلام خدا باد پیوسته

و همیشه تا وقتی که شبها مرتباً یکی پس از دیگری

می آیند و می روند، و طلوع و غروب موجب پیایی

درآمدن آنهاست، تا زمین و خورشید و ماه و

^۱ دیوان حافظ شیرازی «طبع پژمان، ص ۲۱۲، غزل ۴۶۳

ستارگان باقی است، و تا وقتی که رشته‌های دو صدایه و سه صدایه تارها و نغمه‌ها و آهنگهای چنگ‌ها و سازها می‌نوازند و قدرت و تاب و توانشان برای بلند داشتن این سرود باقیاست (زیرا مثالی به معنی صداهای دوباره‌ای است که تار و چنگ می‌دهد، و مثالی در أصل مَثَالِث بوده است یعنی صداهای سه باره که از آنها شنیده می‌شود.) بر وادی اراک که منزلگاه حضرت حجّت است (زیرا سرزمین اراک سرزمین حجاز است که در آنجا فقط درخت اراک وجود دارد.) و بر آن کسی که بر فراز آن زمین سکونت دارد و بر خانه‌ای که در قسمت نهائی در آن بالای رَمَلهاو شنها بنا شده است.

سپس در بیت سوّم می‌گوید: دعا گوی غریبان جهانم، و بطور تواتر و پشت سر هم من دعا می‌کنم و دعا گو هستم؛ که باز روشن است: آن غریب جهانی که از شدّت غربت و تنهائی ظهور نمی‌کند غیر از حضرت حجّت کسی نیست.

و در بیت چهارم می‌رساند: او که محلّ ثابتی ندارد - گر چه اصلش از مکه و از وادی الأراک است

- و دائماً در عالم در گردش است، ای خداوند
مهربان از تو درخواست می‌نمایم تا با لطف دائمی
خودت او را در هر منزلی که وارد می‌شود و در آن
مسکن می‌گزیند نگهداری کنی.

و در بیت پنجم می‌گوید: ای دل! در فراق او ناله
مکن، چرا که گرچه در غیبت است و چهره و
رخساره‌اش را از نمایاندن مخفی می‌دارد، ولیکن
بواسطه گیسوان و زلف سیاه او - که کنایه از هجران
و غیبت است - آشفته حالان می‌توانند کسب
جمعیت کنند و به مقصود نائل آیند.

و در بیت ششم می‌گوید: اینک که رشد و بروز
جمال در تو فزونی یافته است، خداوند عمر تو را
طویل گرداند و از گزند حوادث مصون بدارد.

و در بیت هفتم می‌گوید: توئی ولیّ والای ولایت
که قوام کون و مکان بر تو قائم است؛ و تو باید برقرار
و مقرون به بقاء و صحّت و آرامش بوده باشی، چرا
که در رأس مخروطی، و بر همه ماسوی حکومت
داری. و در برابر این امر مهمّ و ارزشمند، زیانهای
جانی و ضررهای مالی هرچه هم فراوان باشد، به من

و یا به جهانیان برسد، مهمّ نیست بلکه خیلی سهل و آسان است.

و در بیت هشتم می گوید: آفرین بر دست قدرت پروردگار که تو را در این چندین قرنی که تا به حال گذشته، حفظ و نگهداری نموده است؛ همان نقّاش قدرت که بر گرد ماه بر فراز آسمان خطّی به شکل هلال می کشد تا مردم ماه را ببینند، با آن که بدون شک تمام کره ماه موجود است، امّا کسی آن را نمی بیند، و در غیبت و پنهانی می گذارد، و فقط از این کره آسمانی به قدر هلالی نمایان است بطوری که اگر کسی نظر کند می پندارد کره ای نیست، فقط هلالی بر آسمان موجود است. امام زمان هم موجود است همچون کره تامّ و تمام، امّا کسی آن را نمی بیند و ادراک نمی کند و فقط به قدر ضخامت هلالی از آثار او در جهان مشهود است و مردم از آن منتفع می گردند، ولی باید ظهور کند و از پرده خفا برون آید و چون بدّر و ماه شب چهاردهم نور دهد و همه جهان را منور کند.

خوب توجه کنید: اگر این بیت را اینطور معنی

نکنیم، معنی آن چه می‌شود؟! تعریف کردن از ماه آسمانی به پنهانی، و خطّ هلالی در شبهای نخستین طلوع آن بر گرد آن کشیدن چه مدحی را متضمّن است؟!!

و اگر مراد از ماه سیما و چهره محبوب فرض کنیم و خطّ هلالی را هم محاسنش بدانیم که بر گرد آن روئیده است، با آن که این استعاره با آن استعاره قرص ماه آسمان و اختفای آن در شبهای نخستین جز بمقدار هلالی که نمایان است، دو مفاد است معذک این استعاره نیز منافاتی با وجود حضرت صاحب الزّمان ندارد؛ زیرا آن انسانی که در خارج بر گرد صورتِ چون ماهش محاسن روئیده است، با توصیف غربت و ولایت و سروری و پادشاهی و سائر اوصافی که در این غزل آمده است، غیر از آن حضرت نمی‌تواند مراد و مقصود باشد.

و در بیت نهم می‌گوید: من پیوسته با تو سروکار دارم. محبّت توست که راحت دل من است در هر حال، و ذکر توست که آنیس من است بطور پیوسته و مدام.

گر چه نظیر این مضمون در سائر غزل‌های حافظ
موجود است و آنها راجع به خود ذات اقدس حق
تعالی است، ولیکن در این غزل به قرینه سائر ابیات
غیر از حضرت حجّت نمی‌تواند بوده باشد. پس
ضمیر مخاطب ذکرک و حُبک راجع به اوست.

و به همین طریق مفاد بیت دهم است که در دعا
می‌گوید: دریچه قلب من که مملوّ از خون حیات
بخش من است، و پیوسته آن خون در جنبش و
حرکت و ضربان و خروش است، هیچگاه از معامله
و سر و کار داشتن و تلاش برای بدست آوردن
محبت و رضای تو خالی نباشد.

و در بیت یازدهم مخاطب خود را شاه، و خودش
را رند و گدای لا اُبالی خوانده است؛ و وصال این
درجه پست و زبون را با آن شاه با عظمت و با تقوی
و دارای عصمت و طهارت، بعید به شمار آورده
است. در این بیت هم معلوم است که: مراد از
«چون تو شاهی» غیر آن صاحب ولایت
کلیّه الهیّه نمی‌باشد.

و در بیت دوازدهم خیلی روشن و واضح از

سخنان و تخاطب فوق بطوررمز و اشاره، پرده برمی‌دارد که: اینها که گفتم همه اشاره و کنایه و استعاره و رمز بود که چه می‌خواهم بگویم؛ صراحت نبود و من نمی‌خواستم یا نمی‌توانستم آن‌وجود اقدس را چنان که باید و شاید معرفی کنم، و عشق سوزان خود را برای لقاء و دیدارش در قالب غزل آورم؛ اما خداوند علیم و خبیر می‌داند که در دل من چه مراد بوده است، و او کفایت می‌کند از کلام و سؤالی که من بخواهم آن را بر زبان آورم.

و در بیت إلحاقی می‌گوید: من از شدت عشق و آتش و جَد بالأخره خواهم مرد، و در انتظار فرج او جان خواهم سپرد؛ و مانند یعقوب در فراق یوسف کور خواهم شد و چشمم پیوسته بر در است که چه موقع بشیر، بشارت از لقاء وصال می‌دهد؛ و یوسف گمگشته بیابانی در چاه غربت در افتاده، غریب و تنها، سرگشته و متحیر مرا بشارت دیدار می‌دهد، و با فرج او و لقای او چشمانم بینا می‌گردد، و چون مرده از قبر برخاسته زنده می‌گردم و حیات نوین

۱ روح مجرد، ص ۵۱۸